

کردارهای شاهان در شاهنامه فردوسی

محمد شیروئی^۱

فاطمه مدرسی^۲

چکیده

شاهنامه نمودار بی‌بدیل زندگی انسان ایرانی از نخستین روزگاران است. در این اثر ارزشمند بسیاری از جنبه‌های زندگی بشری، همچون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همراه با جزئیات آن به تصویر در آمده است. در این میان با توجه به اینکه شاهنامه، نامه شاهان ایران است اعمال و کردارهای آنان در کانون توجه قرار می‌گیرد، از این رو طبیعی به نظر می‌رسد که مردمان این سرزمین اعمال شاهان خود را مورد سنجش قرار دهند و بر طبق این اعمال، آنان را بستانند و یا نکوهش کنند. در این پژوهش ضمن بررسی و استخراج اعمال شاهان در شاهنامه کوشیده شده است تا به نوعی کردارهای صاحبان تخت و تاج مورد ارزیابی قرار گیرد. در این میان توجه شاهان به برخی اعمال که شرایط اجتماعی و سیاسی اقتضا می‌کرد بسیار بیشتر بوده است. می‌توان گفت بیشترین عملی که در شاهنامه صورت گرفته است نامه نوشتن و فرستادن قاصد توسط شاهان جهت انجام امور کشورداری بوده و همین امر سبب شکل‌گیری بسیاری از روابط گردیده و سهم بزرگی در پیشبرد اهداف شاهان در دوره حکومت خود داشته است.

کلمات کلیدی: شاهنامه، فردوسی، کردارهای شاهان، کشورداری

۱. دانشجوی دکتری ادبیات حماسی m.shiroei2548@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۲/۰۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۰۳/۰۱

۲. استاد دانشگاه ارومیه fatemeh.modarresi@yahoo.com

۱. مقدمه

در طول تاریخ هرگاه فردی به عنوان حاکم یا پادشاه در گوشه‌ای از عالم قد علم کرده و کلاه شاهی بر سر نهاده ملزم به رعایت آداب و رسومی بوده که در درون یک دربار وجود داشته است. اگر نخستین آثار تمدن بشری تا به امروز را از پیش چشم بگذرانیم، می‌بینیم هر سرزمینی که دارای پادشاه و دربار و قدرت بوده، در امر پادشاهی آداب و آیینی را رعایت می‌کرده است؛ این آداب و آیین تقریباً در تمام طول تاریخ و در بین تمام پادشاهان و دربارها یکسان بوده و تنها در برخی موارد اختلافاتی در آن‌ها دیده می‌شود. ایران به عنوان سرزمینی که هزاران سال از فرهنگ و تمدن و پادشاهی بهره‌مند بوده، نمونه‌ی کاملاً روشنی است که در دربار پادشاهان آن آداب و رسومی را رعایت کرده‌اند که بر طبق آن امور پادشاهی و کشورداری انجام می‌شده است. از نخستین شاهان ایرانی که اطلاعات موجود نشان می‌دهد، می‌توان گفت که آنان ملزم به رعایت آدابی بودند که شرایط حکومت و کشورداری ایجاب می‌کرده است. برخی شاهان بنا بر طبیعت و سرشت آدمی، جاه‌طلب و زیاده‌خواه بودند و در کنار این زیاده‌خواهی دست به بیدادگری و فساد می‌زدند و بسیاری از آیین مربوط به پادشاهی را نادیده می‌گرفتند. برخی دیگر نیز با حسن تدبیر و بهره‌مندی درست از امکانات پادشاهی سعی در ایجاد بستری مناسب برای پیشرفت و آبادانی و تأمین امنیت مرزهای سرزمین خود داشته‌اند.

شاهنامه به عنوان سند هویت ملی ایرانیان، تاریخ این سرزمین کهن را از نخستین روزگاران همراه با شادی‌ها، غم‌ها، شکست‌ها، پیروزی‌ها، یأس‌ها و امیدها به تصویر می‌کشد. بزرگ‌ترین پادشاهان این سرزمین از مرزهای شرقی روم تا سرحدات چین حکومت کرده‌اند؛ برخی چون فریدون و انوشیروان، با عدل و داد و برخی نیز همانند ضحاک و یزدگرد بزه‌گر با ظلم و بیداد و خونریزی؛ اما آنچه مسلم است اینکه در طول تاریخ پادشاهی هر سرزمینی در کنار پادشاهانی که عدالت را پیشه‌ی کشورداری خویش قرار داده بودند باید پادشاهانی ظالم و بیدادگر نیز روزگاری زمام حکومت را در دست می‌داشتند تا نوعی توازن برقرار می‌شد. فردوسی در شاهکار گران‌بهای خویش با هنرمندی تمام، جنبه‌های اهورایی و اهریمنی شاهان را به نمایش می‌گذارد. شاهانی که گاه با از دست دادن فره ایزدی با روی‌گردانی مردم از خود مواجه می‌شدند و گاه با

شجاعت و عدالت‌پیشگی آنان را به گرد خویش فرا می‌خواندند. هنگامی که پادشاهی چون جمشید مردم روزگار خود را از هرگونه بلا و سختی در امان نگه می‌دارد مورد ستایش و حمایت قرار می‌گیرد، اما آنگاه که کبر و نخوت در او ریشه می‌دواند مردم از او روی بر می‌تابند و در آرزوی پادشاهی دادگر به ناگاه خود را در دام ضحاک گرفتار می‌بینند و هزار سال جور و ستم او را تحمل می‌کنند تا اینکه فریدون از راه می‌رسد و بنیان بیداد ضحاک را بر می‌چیند و مردم بار دیگر در آسایش و عدالت روزگار می‌گذرانند. «شاهنامه، در واقع و نفس‌الامر، نامه شاهان ایران زمین و معاصرانشان است. در این اثر بزرگ از زندگی و مرگ ۵۲ پادشاه ایران پیش از اسلام... سخن به میان آمده است که جز همای و پوران دخت و آزرمدخت همه از مردانند. از میان این ۴۹ شاهنشاه مرد، معدودی از آنان یعنی جمشید، ضحاک، فریدون، منوچهر، کیکاووس، کیخسرو، گشتاسپ، اسکندر، اردشیر بابکان، شاپور ذوالاکتاف، بهرام گور، انوشیروان و خسرو پرویز از شاهنشاهان بزرگ شاهنامه‌اند و هریک شخصیتی با ویژگی‌های خاص خویش دارند و بقیه تقریباً همه به هم می‌مانند، هرچند باز در میان آنان شاهانی چون یزدگرد بزه‌گر، شیرویه و فرابین را می‌توان از جهتی از شخصیت‌های ممتاز به شمار آورد» (سرامی، ۱۳۷۳: ۸۱۵-۸۱۶).

در این پژوهش منبع اصلی مورد استفاده شاهنامه فردوسی چاپ مسکو به اهتمام سعید حمیدیان است؛ اعمال پادشاهی به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده‌اند. در مقابل ابیات ارجاعات ارائه شده است؛ در سمت راست شماره جلد، شماره وسط نشان دهنده شماره ابیات و سپس نام پادشاهی یا داستانی که ابیات از آن استخراج شده آمده است. به عنوان مثال (۱/۷۷۵-۷۷۶/فریدون) یعنی جلد اول ابیات ۷۷۵-۷۷۶ پادشاهی فریدون.

۲- بحث

۲-۱. اختربینی

اخترشناسی و دانستن راز سپهر از اعمالی است که شاهان هنگام تردید و انتخاب راه صحیح میان دو امر بدان می‌پرداختند؛ دو امری که گاه سرنوشت پادشاهی و مملکت و گاه جان و مال مردم بدان بازسته بود. شاهان در این موارد با بهره‌گیری از دانش

اخترشناسان از نیکی و بدی و یا به عبارتی دیگر از سعدی و نحسی امری آگاهی می‌یافتند. در شاهنامه هرگاه شاهان در بین دو راهی و تردید درباره امری قرار می‌گرفتند با بهره‌گیری از دانش اخترشناسان دست به انتخاب می‌زدند؛ در حقیقت توجه پادشاهان به اخترشناسان نوعی مصلحت‌اندیشی ناشی از ترس از گرفتار آمدن به فرجام بد است. در هر صورت توجه پادشاهان به این امر آنان را از لحاظ روانی برای پذیرش امری آماده می‌کرده است که در موارد تردید و ترس بدان پناه می‌بردند.

در زمان پادشاهی منوچهر دو بار اخترشناسان طبق دستور پادشاه به مطالعه اجرام آسمانی می‌پردازند و هر دو بار درباره زال است. نخستین بار زمانی است که سام، زال را از نزد سیمرغ می‌آورد و روی به درگاه می‌نهد. منوچهر با فرا خواندن اخترشناسان درباره زال پرسش می‌کند و اختر او را جویا می‌شود:

بفرمود پس با شاه با موبدان	ستاره شناسان و هم بخردان
که جویند تا اختر زال چیست	بر آن اختر از بخت سالار کیست
چه جوید بلندی چه خواهد بدن	همی داستان از چه خواهد زدن

(۲۰۹/۱-۲۱۱/منوچهر)

این نخستین موردی است که در شاهنامه، شاه از اخترشناسان جویای احوال می‌شود. مورد دوم زمانی است که زال نامه سام را نزد منوچهر می‌آورد که در آن برای ازدواج زال و رودابه کسب تکلیف کنند این بار نیز منوچهر اخترشناسان را فرا می‌خواند:

بفرمود تا موبدان و ردان	ستاره شناسان و هم بخردان
کنند انجمن پیش تخت بلند	به کار سپهری پژوهش کنند

(۱۲۳۳/۱-۱۲۳۴/منوچهر)

با آماده شدن سپاه ایران برای نبرد با ارجاسپ تورانی، گشتاسپ، جاماسپ را فرا می‌خواند و از او می‌خواهد آغاز و انجام این جنگ را با استفاده از دانش اخترشناسی بازگوید:

بخواند او گرانمایه جاماسپ را	کجا رهنمون بود گشتاسپ را
ستاره‌شناس و گرانمایه بود	ابا او به دانش کرا پایه بود
بپرسید از او شاه و گفتا خدای	تو را دین به داد و پاکیزه رای
چو تو نیست اندر جهان هیچ کس	جهاندار دانش تو را داد و بس

(۳۱۵/۳-۳۲۲/گشتاسپ، سخن دقیقی)

۲-۲. بار دادن

بار دادن از جملهٔ رسومی است که پادشاهان ملزم به رعایت آن هستند. پادشاه می‌تواند از اعمالی مانند نخچیر کردن و چوگان چشم‌پوشی کند، اما نمی‌تواند بار دادن را منع کند زیرا بار دهی پادشاه است که او را نزد مردم مقام و منزلت می‌بخشد. بار دادن در شاهنامه تقریباً آداب ثابتی دارد؛ بدین‌گونه که سالار بار پس از کسب اجازه، بارخواه را نزد شاه می‌برد. در مواردی در شاهنامه شاه در بار را می‌بندد و برای مدتی بار نمی‌دهد، همچنان که کیخسرو در اواخر پادشاهی این کار را انجام می‌دهد. «بار در اصل به معنی اجازه است و آن آیین به تخت نشستن پادشاه و پذیرفتن اشخاص است. بار یکی از مهم‌ترین آیین‌های درباری و کشورداری ایران و یکی از آشکارترین مثال‌های پیوستگی و استمرار فرهنگ این کشور و نفوذ آن در فرهنگ‌های دیگر است» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۷۵)؛ اما بار دادن خود دو گونه است: بار عام و بار خاص. جاحظ دربارهٔ بار عام می‌نویسد: «پادشاهان ایران به جشن نوروز و مهرگان بار عام می‌دادند و در بار به روی هیچ‌کس بسته نبود... و بار عام را چنین رسم بود که پیش از رسیدن عید به چند روز، جار می‌زدند تا مردم آگاه شوند و خود را آماده کنند» (جاحظ، ۱۳۹۲: ۶۹). در بار عام که روز معینی دارد، شاه مردم را بار می‌دهد و در آن بی‌واسطه سخن مردم را می‌شنود و داد می‌دهد. در بار خاص شاه، بزرگان، خردمندان، شاهان دیگر، فرستادگان، شاهزادگان و پهلوانان را به حضور می‌پذیرد و در آن دربارهٔ مسائل مهم کشوری و لشگری سخن رانده می‌شود.

نخستین باریابی در شاهنامه هنگامی است که فرستادهٔ سلم و تور به بارگاه فریدون می‌آید. ابتدا سالار بار نزد فریدون می‌رود و اجازهٔ بار می‌گیرد و سپس فرستاده را درحالی‌که سوار بر اسب است از درگاه می‌گذرانند و با احترام نزد فریدون می‌برند:

برفتند بیدار کارآگهان	بگفتند با شهریار جهان
که آمد فرستاده‌ای نزد شاه	یکی پر منش مرد با دستگاه
بفرمود تا پسرده برداشتند	بر اسپش ز درگاه بگذاشتند

(۲۵۳-۲۵۵/۱ فریدون)

در جایی دیگر فردوسی با تکرار بیت آخر همین مورد در داستان دوازده رخ در هنگامی که هجیر با نامهٔ گودرز به درگاه کیخسرو آمده و او را نیز با اسب از درگاه می‌گذرانند به رسمی اشاره می‌کند که نشانگر نهایت احترام و بزرگداشت بارخواه است.

«جز شخص پادشاه که با اسب تا جلوی ایوان می‌رفت و از همان جلوی ایوان سوار بر اسب می‌شد، هیچ‌کس حق نداشت با اسب به حیاط کاخ در آید. از این‌رو وقتی بارخواهی با اجازه قبلی شاه با اسب به کاخ در می‌آمد بزرگ‌ترین احترام را برای او یا برای فرستاده او قائل می‌شدند» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۹۲).

در ابتدای داستان بیژن و منیژه که کیخسرو با پهلوانان مشغول می‌گساری است، پرده‌دار می‌آید و به سالار بار می‌گوید که ارمانیان تقاضای بار دارند و سالار بار پس از دریافت اجازه، آنان را نزد کیخسرو می‌آورد:

ز پرده درآمد یکی پرده‌دار	به نزدیک سالار شد هوشیار
که بر در به پایند ارمانیان	سر مرز توران و ایرانیان
همی راه جویند نزدیک شاه	ز راه دراز آمده دادخواه
چو سالار هشیار بشنید رفت	به نزدیک خسرو خرامید تفت
بگفت آنچه بشنید و فرمان گزید	به پیش اندر آوردشان چون سزید

(۵۴/۲-۵۸ / بیژن و منیژه)

۲-۳. باژخواهی

هنگامی که پادشاهان در اوج قدرت به سر می‌بردند و ممالک همسایه از قدرت آنان وحشت داشتند از آنان باژ و خراج طلب می‌کردند. باژخواهی یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری برخی جنگ‌های شاهنامه است. گاهی پادشاهی که به شکست خود در جنگ یقین پیدا می‌کند فرستاده‌ای نزد پادشاه پیروز می‌فرستد و باژگزاری او را می‌پذیرد و بدین‌صورت جنگ پایان می‌یابد. گاهی نیز جنگی رخ نداده و پادشاهی به علت ضعف، باژگزار پادشاهی دیگر می‌شود. به نوعی می‌توان گفت «مال و زمین دو عامل بزرگ برای برادرکشی‌ها و خونریزی‌هاست... اما در شاهنامه روی دیگر قضیه مطرح است. اگر پادشاهی باژ و ساو نستاند سپاهش ناتوان می‌گردد و مملکتش خراب و هنگامی که لشکر و مردم را از دست داد چشم طمع به سوی کشورش داشته می‌شود. پس در جایگاه سیاست و حکومت باژستانی و کشورگشایی نه تنها عیبی محسوب نمی‌شود بلکه از امتیازات است» (موسوی، ۱۳۸۷: ۴۵).

با به تخت نشستن اسکندر فرستاده‌ای از جانب دارای داراب نزد او می‌رود و پیام دارا مبنی بر باژخواهی از روم را به او ابلاغ می‌کند:

چنان بد که روزی فرستاده‌ای سخن گـو و روشن‌دل آزاده‌ای
ز نزدیک دارا بیامد به روم کجا باژ خواهد ز آباد بوم
(۴۱/۳-۴۲ / پادشاهی دارای داراب)

در داستان پادشاهی و جهانگشایی اسکندر نمونه‌هایی از باژ و ساو خواهی او از پادشاهان دیگر دیده می‌شود. نمونه بارز این امر باژخواهی وی از قیدافه پادشاه اندلس است که در آن ضمن نامه‌ای درخواست خود را مطرح می‌کند:

نوشتند پس نامه‌ای بر حریر ز شیراوژن اسکندر شهرگیر
به نزدیک قیدافه هوشمند شده نام او در بزرگی بلند
...چو این نامه آرند نزدیک تو درخشان شود رای تاریک تو
فرستی به فرمان ما باژ و ساو بدانی که با ما ترا نیست تاو

(۶۸۹/۳-۶۹۴ / پادشاهی اسکندر)

۴-۲. بخشش

یکی از معیارهایی که شاه را در نظر مردمان نیک جلوه می‌دهد میزان بخشش اوست. پادشاهی که بخشنده نباشد می‌توان این امر را نقصی بزرگ در حکومت او محسوب کرد؛ زیرا عوام و خواص انتظار بهره‌مندی از الطاف شاهانه را دارند. پادشاه باید طبیعی سخاوتمند داشته باشد و در بخشش بخل نرزد. ابن طقطقی می‌گوید: «آنچه که سلطنت را رونق می‌بخشد همانا دهش و نیکی درباره اشرف و بزرگان و رعیت است؛ زیرا آنان بدین وسیله پیش وی سر فرود می‌آورند و در زمره خدمتگزاران و حاشیه وی در می‌آیند. از این رو پادشاهان فاضل این معنی را رعایت کرده و پیوسته درباره اشرف و رعیت خود انواع نیکی‌ها را روا می‌داشتند تا ایشان را به بندگی خویش در آورند» (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۹۶). بخشش پادشاهی در شاهنامه انواعی دارد که عمده‌ترین آن‌ها بخشش مال و خواسته است. نوع دیگر این بخشش‌ها زمانی بود که پادشاه از صدور فرمانی در ضمیر خود احساس پشیمانی می‌کرد و برای بازگشت از آن نیازمند شفاعت زیردستان بود؛ اما برخی بخشش‌ها در حق نزدیکان و زیردستان مهر و دوستی آنان را نسبت به شاه چند برابر می‌کرد و لازم بود شاه این عمل را انجام دهد؛ زیرا اداره حکومت بدون زیردستان وفادار ممکن نبود. شاهان ایرانی در شاهنامه جز معدودی همگی طبیعی سخاوتمند دارند.

پس از مرگ سلم، سپاهیان‌ش پراکنده می‌شوند تا اینکه خردمندی را بر می‌گزینند و نزد منوچهر می‌فرستند و طلب بخشش می‌کنند و منوچهر نیز آنان را می‌بخشد:

همه لشکر سلم همچون رمه	که بیراگند روزگار دمه
برفتند یکسر گروه‌هاگروه	پراگنده در دشت و دریا و کوه
یکی پر خرد مرد پاکیزه مغز	که بودش زبان پر ز گفتار نغز
بگفتند تا زی منوچهر شاه	شود گرم و باشد زبان سپاه
...چو پیروزگر دادمان دستگاه	گنهکار پیدا شد از بی‌گناه
کنون روز دادست بیداد شد	سران را سر از کشتن آزاد شد

۲-۵. بدرقه کردن

در نگاه نخست این‌گونه به نظر می‌رسد که بدرقه کردن شخصی، ممکن است در شأن و مقام پادشاه خللی ایجاد کند، اما باید گفت هنگامی که شاه کسی را بدرقه می‌کند یک دلیل بیشتر ندارد و آن هم جایگاه و اهمیت والای آن شخص نزد پادشاه است. آن شخص می‌تواند شاه کشور همسایه، پهلوان و یا شاهزاده‌ای گران‌قدر باشد. این عمل در شاهنامه و میان شاهان نمود چندانی ندارد و در موارد معدودی دیده می‌شود.

پس از بازگشت سپاه ایران از جنگ با خاقان چین، پهلوانان نزد کیخسرو می‌آیند و گودرز از دلاوری‌های رستم سخن به میان می‌آورد. با گذشت یک ماه از ماندن رستم نزد کیخسرو، به قصد دیدار زال رستم آهنگ سیستان می‌کند، کیخسرو نیز ضمن دادن هدایایی او را بدرقه می‌کند:

تهمتن به یک ماه نزدیک شاه	همی بود با جام در پیشگاه
از آن پس چنین گفت با شهریار	کای پره‌نر نامور تاجدار
جهاندار با دانش و نیک‌خوست	ولیکن مرا چهر زال آرزوست
در گنج بگشاد شاه جهان	ز پر مایه چیزی که بودش نهان
ز یاقوت وز تاج و انگشتری	ز دینار و ز جامه ششتری
پرستار با افسر و گوشوار	همان جعدمویان سیمین‌عذار...
به نزد تهمتن فرستاد شاه	دو منزل همی رفت با او به راه

۲-۶. پاداش دادن

پاداش دادن از اعمالی است که مانند بخشش به سخاوت شاه بستگی دارد. شاید در نظر اول این امر با بخشش یکسان شمرده شود اما تفاوتی چشمگیر میان این دو وجود دارد. در بخشش، پادشاه از سر همت بلند و مناعت طبع و سخاوت این عمل را انجام می‌داد اما در پاداش دادن به واسطه عملی شایسته که از شخصی سر زده پاداش تعلق می‌گیرد. پادشاه معمولاً پاداش را به انجام عملی قهرمانانه منوط می‌کرد. همچنین هرگاه پاداشی برای عملی معین می‌شد پادشاه نباید در دادن آن درنگ می‌ورزید. در شاهنامه یکی از راه‌های تشویق پهلوانان به پیروزی، دادن گنج و مال فراوان یا به عقد در آوردن دختر پادشاه برای آنان است تا پهلوان علاوه بر حفظ حیثیت و غرور خود، صاحب گنج و مال شود.

با آماده شدن پهلوانان برای کین‌خواهی سیاوش، کیخسرو گنجور را فرا می‌خواند و هر بار از او مالی می‌خواهد و آن را پاداش کشتن یکی از پهلوانان توران قرار می‌دهد. این مقرر کردن پاداش از بیت ۱۷۳ داستان کیخسرو آغاز می‌شود و در آن برای کشتن بلاشان، تژاو، به بند آوردن اسپینوی همسر تژاو، آوردن تاج تژاو، بردن پیغام نزد افراسیاب و ایجاد راه‌بند با هیزم سخن می‌رود. به عنوان مثال پاداشی که برای کشتن بلاشان قرار داده می‌شود در ادامه می‌آید که برای این کار بیژن داوطلب می‌شود:

بزرگان ایران از انجمن	نشسته به پیشش همه تن‌به‌تن
بیاورد صد جامه دیبای روم	همه پیکر از گوهر و زر بوم
هم از خز و منسوج و هم پرنیان	یکی جام پر گوهر اندر میان
نهادند پیش سرفراز شاه	چنین گفت شاه جهان با سپاه
کاینست بهای سر بی‌بها	بلاشان دژخیم نرّ اژدها
کجا پهلوان خواند افراسیاب	به بیداری او شود سیر خواب
سر و تیغ و اسپش بیارد چو گرد	به لشگرگه ما روز نبرد
سبک بیژن گیو برپای جست	میان کشتن اژدها را بیست

(۱۷۷/۲-۱۸۴ / پادشاهی کیخسرو)

۲-۷. پیشواز رفتن

در شاهنامه هرگاه پادشاهی مهمان ویژه‌ای دارد یا فرستاده‌ای از جانب پادشاهی دیگر و

یا همچنین پهلوان یا شاهزاده بزرگی از سفر جنگی باز می‌گردد، شاه خود شخصاً به پیشواز او می‌رود در غیر این صورت وزیران و موبدان و دیگر پهلوانان از او استقبال می‌کنند. پیشواز رفتن، گرامیداشت و احترام به مهمانان است و شاهی که بدین امر مبادرت کند در واقع کرامت و بزرگواری و مهمان‌نوازی خود را نشان داده است. هنگامی که سام، زال را از نزد سیمرغ می‌آورد و نوذر پیغام منوچهر را به سام می‌دهد، سام به درگاه می‌آید و منوچهر به پیشواز او می‌رود:

چو بشنید پیغام شاه بزرگ	زمین را ببوسید سام سترگ
دوان سوی درگاه بنهاد روی	چنان کش بفرمود دیهیم جوی
چو آمد به نزدیکی شهریار	سپهد پذیره شدش از کنار

(۱۷۴/۱-۱۷۶/منوچهر)

رستم پس از آزاد ساختن بیژن و شکست تورانیان به ایران باز می‌گردد و کیخسرو خود شخصاً به پیشواز او می‌رود:

چو نزدیک شهر جهاندار شاه	فراز آمد آن گرد لشگر پناه
پذیره شدش نامدار جهان	نگهدار ایران و شاه مهان
چو رستم به فرّ جهاندارشاه	نگه کرد کآمد پذیره به راه
پیاده شد و برد پیشش نماز	نمی‌گشت از رنج و راه دراز

(۱۲۵۷/۲-۱۲۶۰/بیژن و منیژه)

۲-۸. ترتیب مجلس بزم

ترتیب مجلس بزم یا شراب یکی از اعمالی است که شاهان هنگام شادی یا پس از به دست آوردن پیروزی در جنگی یا کسب موفقیتی در عرصه سیاسی، اجتماعی و یا حتی هنگام شکار بدان می‌پردازند. عموماً این مجالس همراه با آواز و ساز مغنیان همراه است. عموم خردمندان و دانایان، شاهان و به‌طور عام مردم را از عیش مدام بر حذر داشته‌اند و آنان را به عیش گاه‌گاه توصیه کرده‌اند، زیرا پادشاه خوش‌گذران از امور کشورداری غافل می‌ماند و فساد در ارکان دولت او راه پیدا می‌کند و مملکت روبه ویرانی می‌نهد. در شاهنامه بزم و عیش جزء جدایی‌ناپذیر پادشاهی است و بیشتر شاهان بدان می‌پردازند. نخستین مورد پرداختن به مجلس بزم در شاهنامه هنگامی است که فریدون پس از

سالیان دراز بیداد ضحاک، کاخ او را تصرف می‌کند و کندرو از سوی ضحاک نزد فریدون می‌آید. در این هنگام فریدون دستور می‌دهد شراب بیاورند و رامشگران را به آواز بپردازند:

بفرمود شاه دلاور بدوی	که رو آلت تخت شاهی بجوی
نبیذ آر و رامشگران را بخوان	بیمای جام و بیارای خوان
کسی کو به رامش سزای منست	به دانش همان دلزدای منست
بیار انجمن کن بر تخت من	چنان چون بود درخور بخت من

(۳۶۴-۳۶۱/۱ ضحاک)

۲-۹. تعظیم کشتگان و مردگان

این عمل در شمار اعمالی است که به خوی و خصلت شاهان بستگی دارد و امری متغیر است. در اکثر مواردی که شاهان کشتگان و مردگان را تعظیم می‌کنند امر به آغوشن پیکر آنان به کافور و مشک و ساختن دخمه دارند و مدتی به سوگواری می‌نشینند. این عمل در بین شاهان مشترک نیست، زیرا شاهانی که ظالم و بیدادگر بودند نسبت به کشتگان و مردگان خود با بی‌تفاوتی برخورد می‌کنند. در شاهنامه هیچ‌گاه نیامده که افراسیاب کشتگان و مردگان خود را احترام بگذارد و بارها اتفاق افتاده که پهلوانان خود را در جنگ از دست داده اما به سوگ هیچ‌کدام ننشسته است. در مقابل افراسیاب، شاهان ایرانی قرار دارند. آنان هر بار که پهلوانی را در جنگ از دست می‌دادند با نهایت احترام او را دفن می‌کردند، حتی در برخی جنگ‌ها که پادشاهی کشته می‌شد برای او نیز احترام قائل بودند و باشکوه تمام او را دفن می‌کردند.

پس از مرگ فریدون، منوچهر دخمه‌ای می‌سازد و پیکر او را دفن می‌کند:

منوچهر بنهاد تاج کیان	به زَنار خونین بیستش میان
بر آیین شاهان یکی دخمه کرد	چه از زرّ سرخ و چه از لاژورد
نهادند زیر اندرش تخت عاج	بیاویختند از بر عاج تاج
به پدرود کردنش رفتند پیش	چنان چون بود رسم آیین و کیش
در دخمه بستند بر شهریار	شد آن ارجمند از جهان زار و خوار

(۸۹۳/۱-۸۹۷/۱ فریدون)

۲-۱۰. تعیین جانشین

یکی از اساسی‌ترین و در عین حال مهم‌ترین کردارهای شاهان، تعیین جانشین برای خود است. انتخاب جانشین درست برای پادشاه و آینده حکومت سودمند است و اگر پادشاهی بدون جانشین از دنیا برود و یا جانشین ناهل برگزیند کشور و حکومت دچار آشوب و جولانگاه فتنه‌گران و داعیان قدرت می‌شود، از این‌رو شاهان همواره پیش از مرگ جانشین خود را برمی‌گزینند. در شاهنامه در بسیاری موارد شاه پس از رسیدن به دوران کهولت و نزدیک شدن به زمان مرگ جانشین خود را انتخاب می‌کند. در مواردی نیز شاه ممکن است در جنگ کشته شود و یا به دلیل اینکه فرزند پسر ندارد و یا با وجود داشتن فرزند پسر، شخصی دیگر را که از نژاد پادشاهان است به این مهم برگزیند. «چنانکه از شاهنامه بر می‌آید پادشاهی از آغاز در ایران موروثی بوده است و به عقیده ایرانیان جانشینان شاهان باید از نژاد خسروان باشند و راه و آیین پدران را پیش بگیرند. کسی که از دوده کیان نباشد نباید که به تخت شاهی بنشیند. مادر شاهزاده‌ای که جای پدر را می‌گیرد باید از نژاد و خاندان مهان باشد. شاه، داماد خود را از شاهزادگان برمی‌گزیند و فرزند او شایستگی شاهی دارد. ایرانیان شاهزاده‌ای را که نژادش از سوی مادر بیگانه باشد دوست ندارند و بر این باور هستند که اگر به شاهی برسد بخت کشور به خواب می‌رود. نژاد کیان با هوش و فرهنگ، دادگر، دانا، هنرمند، با زور، با گوهر، با شرم، با فرّ، دین‌دار، بی‌آرزو و خردمند می‌باشند» (اعتماد مقدم، ۱۳۴۸: ۸۷).

کیقباد که نزدیکی مرگ خود را احساس می‌کند، کیکاووس را فرا می‌خواند و با او از داد و دهش می‌گوید و او را به عنوان جانشین خود تعیین می‌کند:

چو صدسال بگذشت با تاج و تخت	سرانجام تاب اندر آمد به بخت
چو دانست که آمد به نزدیک مرگ	پیژمرد خواهی همی سبز برگ
سر ماه کاووس کی را بخواند	ز داد و دهش چند با او براند
بدو گفت ما بر هم نهادیم رخت	تو بسپار تابوت و بردار تخت

۲-۱۱. جنگیدن

حضور پادشاه در عرصه نبرد می‌تواند از لحاظ روحی باعث تشویق سپاهیان شود. در شاهنامه شاهان هنگام جنگ، گاه با تدبیر و گاه از سر بی‌تدبیری حضور پیدا می‌کنند. نوذر که با حمله افراسیاب رو به روست بی‌تدبیر گام به میدان نبرد می‌گذارد و گرفتار و

در نهایت کشته می‌شود. منوچهر با تدبیر فریدون در جنگ بر سلم و تور غلبه می‌کند و انتقام خون ایرج را می‌ستاند. شاه معمولاً در هنگام جنگ رکن اصلی سپاه محسوب می‌شود و نقشی که ایفا می‌کند بسیار حائز اهمیت است. «از یک دیدگاه کلی نقش شاه در جنگ به سه صورت در جنگ نمود پیدا می‌کند: الف: نقش فرماندهی ب: حضور در جنگ ج: نبرد کردن با تن خویش» (موسوی، ۱۳۸۷: ۳۳۹). نکته قابل توجه این است که بسیاری از پادشاهان خردمند صلح را بر جنگ ترجیح می‌دهند و تا جایی که امکان دارد از جنگ دوری می‌کنند زیرا این امر می‌تواند هزینه‌های بسیاری بر شاه تحمیل کند. از این رو شاهان پیش از جنگ تلاش می‌کنند تا از خونریزی جلوگیری شود.

در نخستین نبرد ایران و توران که به دستور پشنگ و پس از مرگ منوچهر رخ می‌دهد افراسیاب به ایران لشکر می‌کشد و نوذر سپاهی گرد می‌آورد. در همین جنگ است که نوذر به میدان نبرد می‌تازد و گرفتار می‌شود و شاه ترکان که از مرگ پهلوانان خود خشمگین و غمناک است نوذر را می‌کشد:

سپاهی پر از غلغل و گفتگوی	سوی نوذر نهادند روی
ببستند بازوش با بند تنگ	کشیدنش از جای پیش نهنگ
به دشت آوریدندش از خیمه خوار	برهنه سر و پای و برگشته کار
چو از دور دیدش زبان برگشاد	ز کین نیاکان همی کرد یاد
ز تور و ز سلم اندر آمد نخست	دل و دیده از شرم شاهان بشست
بدو گفت هر بد که آید سزاست	بگفت و بر آشت و شمشیر خواست
بزد گردن خسرو تاجدار	تنش را به خاک اندر افگند خوار

با رهایی بیژن از چاه توسط رستم، افراسیاب آماده نبرد می‌شود و هنگامی که می‌بیند که سالار ایرانیان رستم است خود خفتان می‌پوشد و آماده نبرد می‌شود:

چو افراسیاب آن سپه را بدید	که سالارشان رستم آمد پدید
غمی گشت و پوشید خفتان جنگ	سپه را بفرمود کردن درنگ

(۱۱۸۹/۲-۱۱۹۰/ببیژن و منیژه)

۲-۱۲. چوگان

این عمل را می‌توان از آن جهت در شمار کردارهای شاهان شمرد که برخی پادشاهان

آن را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کردند و در هر فرصتی که پیش می‌آمد به آن می‌پرداختند. بازی چوگان در شاهنامه برابر با اعمالی چون نخچیر است و شاهان در هنگام خوش‌گذرانی و عشرت بدان روی می‌آوردند. چوگان در کنار تیراندازی و سوارکاری، یک بازی اصیل ایرانی است اما در شاهنامه برای نخستین بار از آن در توران نام برده می‌شود و آن زمانی است که سیاوش پس از غضب کیکاووس راه توران و دربار افراسیاب را در پیش می‌گیرد و افراسیاب در یک روزی او را به این بازی دعوت می‌کند. پادشاهان در شاهنامه هنگامی که مملکت را در آسایش و ایمنی می‌بینند به تفریحاتی از این قبیل می‌پردازند. گاهی شاه خود به چوگان می‌پردازد و گاه نیز تنها به تماشای آن بسنده می‌کند.

سیاوش که در توران زمین به سر می‌برد شبی با پیشنهاد افراسیاب برای بازی چوگان رو به رو می‌شود و افراسیاب نیز از چوگان بازی سیاوش تعریف و تمجید می‌کند:

شبی با سیاوش چنین گفت شاه	که فردا بسازیم هردو پگاه
که با گوی و چوگان به میدان شویم	زمانی بتازیم و خندان شویم
ز هرکس شنیدم که چوگان تو	نبینند گردان به میدان تو

(۱/۱۳۰۵-۱۳۰۷/داستان سیاوش)

۲-۱۳. خلعت‌بخشی

خلعت‌بخشی در شاهنامه بارها به چشم می‌خورد و آن هنگامی است که شاه از عمل پهلوانی خشنود است و همراه خلعت هدایای گران‌بهایی نیز بدو می‌بخشد و یا فرستاده‌ای به درگاه آمده است و شاه خلعت را به رسم گرامیداشت به او می‌دهد. نکته قابل‌توجه این است که پس از تسلط اعراب خلعت‌بخشی به گونه‌ای دیگر انجام می‌پذیرفت و آن هنگامی بود که شاه یا خلیفه کسی را به عاملی یا وزارت منصوب می‌کرد و برای این کار بدو خلعت می‌بخشید. می‌توان گفت خلعت‌بخشی در شاهنامه نوعی پاداش دادن است و شاهان معمولاً با خرسندی از عملی که از شخصی سر زده آن را به او می‌بخشند.

با فراغت یافتن از جنگ مازندران و بازگشت به ایران بزرگان نزد شاه می‌آیند و کاووس، رستم را فرا می‌خواند و خلعتی سزاوار به او می‌بخشد و تخت شاهی نیمروز را

به او می‌سپارد:

همه شادمان نزد شاه آمدند	بر آن نامور پیشگاه آمدند
تهدمتن بیامد به سر بر کلاه	نشست از بر تخت نزدیک شاه
سزاوار او شهریار زمین	یکی خلعت آراست با آفرین

(۸۵۷/۱-۸۵۹/ رفتن کیکاوس به مازندران)

رستم در نامه‌ای وقایع جنگ با خاقان چین را بیان می‌کند و فریب‌رز را برای رساندن نامه به بارگاه کیخسرو می‌فرستد، کیخسرو پس از پاسخ دادن به نامه فرمان می‌دهد تا خلعتی مهیا کنند و به همراه هدایای گران‌بها برای رستم بفرستند:

بفرمود تا خلعت آراستند	ستام و کمرها بی‌راستند
صد از جعدمویان زرین کمر	صد اسپ گرانمایه با زین زر
صد اشتر همه بار دیبای چین	صد اشتر ز افگندنی همچنین
فریب‌رز با تاج و گرز و درفش	یکی تخت زرین و زرینه کفش
فرستاد و فرمود تا بازگشت	از ایران به سوی سپهبد گذشت

(۹۰۳/۲-۹۱۰/ خاقان چین)

۲-۱۴. دین و شریعت

دین در شاهنامه و ارتباط آن با پادشاه یکی از مهم‌ترین مسائلی است که در حوزه کردارهای شاهان قرار می‌گیرد. خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه در این باره می‌گوید: «بر پادشاه واجب است در کار دین پژوهش کردن و فرایض و سنت و فرمان‌های خدای تعالی به جا آوردن و کار بستن و علمای دین را حرمت داشتن و کفاف ایشان از بیت‌المال بدید آوردن و زاهدان و پرهیزگاران را گرمی داشتن...» (ص ۱۵۴). امام محمد غزالی در نصیحت‌الملوک نیز همین سخن خواجه را تکرار می‌کند و پادشاه را به گرمی داشتن دین و انجام فرایض فرا می‌خواند (ر.ک، غزالی، ۱۳۶۱: ۱۰۶)؛ اما دین در شاهنامه علاوه بر این مسائل خود انگیزه‌ای است تا جنگ‌هایی شکل بگیرد و در این بین خون‌هایی به ناحق یا به حق ریخته شود، همچنان که پیروان مزدک قربانی شدند. «از بررسی شاهنامه چنین برمی‌آید که شاهان ایرانی از روزگار کهن نگهبان دین و آیین بودند و همان راهی را که نیاکانشان می‌رفتند آنان نیز دنبال می‌کردند... شهریاران ایران هیچ‌گاه خداوند را از یاد نمی‌بردند؛ از او ترس و به او امید داشتند، به روز شمار و

رستاخیز و پرسش و پاسخ‌گویی در سرای دیگر عقیده داشتند» (اعتماد مقدم، ۱۳۴۸: ۱۴۹). کار دین و شریعت هنگامی در شاهنامه به صورت جدی نمود پیدا می‌کند که زرتشت آیین خود را بر گشتاسپ عرضه می‌کند و گشتاسپ پس از پذیرش دین بهی با انگیزه گسترش آن در برابر حمله ارجاسب به جنگ توران می‌رود. در شاهنامه تا قبل از ظهور زرتشت گاهی از دین سخن به میان می‌آید اما مشخص نیست که منظور از دین چیست زیرا، تا قبل از ظهور زرتشت ایرانیان دینی به معنای شریعتی که اصول و قواعد توحیدی داشته باشد نداشته‌اند، هرچند هنگامی که از دین سخن به میان می‌آید خدا به یگانگی خوانده می‌شود. بنابراین دین در شاهنامه از همان آغاز وجود داشته اما جنبه عینی و قابل عرضه نداشته و شاهان و مردم به وجود خدایی یگانه معتقد بوده‌اند. با ظهور زرتشت و پذیرفتن آیین او، گشتاسپ به هر کشوری موبدی می‌فرستد و

آتشکده آذر برزین مهر را به عنوان نخستین عبادتگاه زرتشتیان بنا می‌کند:

فرستاد هر سو به کشور سپاه	پس آزاده گشتاسپ بر شد به گاه
نهاد از بر آذران موبدان	پراگند اندر جهان موبدان
به کشور نگر تا چه آیین نهاد	نخست آذر مهر برزین نهاد

(۶۳/۳-۶۵/پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی)

اردشیر در اواخر عمر شاپور را به نزد خود فرا می‌خواند و ضمن اینکه او را به عنوان جانشین خود بر می‌گزیند درباره دین به وی پند می‌دهد:

چو باشد خداوند رای و خرد	دو گیتی همی مرد دینی برد
چو دین را بود پادشا پاسبان	تو این هردو را جز برادر مخوان

(۵۶۴/۳-۵۶۵/پادشاهی اردشیر)

۲-۱۵. عهد نوشتن

عهد نوشتن از اعمالی است که شاه در آن به فردی کاردان و خردمند و یا پهلوانی، ولایت سرزمین و یا ناحیه‌ای را بسپارد و او را به مقام عاملی منصوب دارد. در شاهنامه چندین بار این امر اتفاق می‌افتد و شاه پس از دیدن رشادت یا شایستگی پهلوانی یا وزیری عهدی می‌نویسد و او را به فرمانداری ناحیه‌ای منصوب می‌کند. همچنین مواردی عهد نوشتن به عنوان سوگند و پیمانی است که میان دو کشور یا دو پادشاه تنظیم می‌شود که در آن طرفین سوگند یاد می‌کنند که از پیمان خود نگذرند. در

بسیاری از این عهد نوشتن‌ها هدایایی نیز داده می‌شود. در دوره‌های پس از ورود و تسلط اعراب، عهد نوشتن با نام منشور نیز خوانده می‌شد و در شاهنامه نیز چند بار از عهد نوشتن با این نام سخن به میان آمده است. تفاوت عهد نوشتن در شاهنامه و پس از سقوط پادشاهی ایرانیان در این است که پس از چیرگی اعراب هنگامی که شاه یا خلیفه به نام کسی عهدی می‌نوشت در آن شهر یا ولایت به نام او خطبه می‌خواندند که در شاهنامه این امر دیده نمی‌شود.

با بازگشت سیاوش از نزد رستم که برای تعلیم و یادگیری فنون رزم و بزم رفته بود، کاووس منشوری تنظیم می‌کند و زمین کهستان را به او می‌سپارد:

نبشتند منشور بر پرنیان به رسم بزرگان و فرّ کیان
زمین کهستان و را داد شاه که بود او سزای بزرگی و گاه

(۱۳۱/۱-۱۳۲/داستان سیاوش)

با پیروزی خسرو بر بهرام چوبینه، سپاه روم به قصد تجاوز به مرزهای ایران به لشکرکشی می‌پردازد و چون خسرو در آغاز توان مقابله با رومیان را ندارد عهدی می‌نویسد و تمام سرزمین‌هایی را که قباد و هرمز و کسری از رومیان گرفته بودند به نیاطوس واگذار می‌کنند:

هر آن شهر کز روم بستد قباد چه هرمز چه کسری فرخ نژاد
نیاطوس را داد و بنوشت عهد بر آن جام حنظل پراگند شهد

(۲۱۲۴/۴-۲۱۲۵/پادشاهی خسرو پرویز)

۲-۱۶. فرستادن قاصد (سفیر)

در شاهنامه، شاهان هرگاه قصد رساندن خبر یا صدور فرمانی یا بیان درخواستی را داشته‌اند در بیشتر موارد قاصدی را روان می‌کردند. گاه این امر را از طریق نامه انجام می‌دادند و گاه به صورت شفاهی با فرستاده در میان می‌گذاشتند و او را گسیل می‌کردند. در این میان هنگامی که قرار بود پیام به صورت شفاهی گفته شود سفیری تیزویر برمی‌گزیدند تا پیام شاه را بی کم و کاست بازگو کند. جاحظ ویژگی‌هایی برای فرستاده مطرح می‌کند که قابل توجه است: «و در انتخاب سفرا پادشاهان را باید دقت و اهتمام کردن، مگر پیک ایشان به منش و تندرست باشد و سخن گفتن با طرز نیکو داند و رسم سخن شناسد و هر مقولتی را پاسخ دهد و کلمات و مفاهیمی را که از

پادشاه شنوده است با امانت و درستی یاد کند و وی را لهجه‌ای باید با راستی قرین و سازگار و از عیوب مبراً و مهجور و از هرگونه آز و غرض به دور» (جاحظ، ۱۳۸۲: ۱۸۹)؛ بنابراین می‌توان گفت انتخاب سفیر و فرستادن آن امری مهم در دربار پادشاهان محسوب می‌شده، از این‌رو شاه باید نهایت تیزبینی و دوراندیشی را به کار می‌گرفت. سلم و تور که از تقسیم جهان توسط فریدون ناراضی هستند فرستاده‌ای نزد او می‌فرستند و ناراضیتی خود را اعلام می‌کنند:

ز شرم پدر دیدگان را بشست	سخن سلم پیوند کرد از نخست
نباید که یابد تو را باد و گرد	فرستاده را گفت ره برنورد
نخستین ز هر دو پسر ده درود	چو آیی به کاخ فریدون فرود
بباید که باشد به هردو سرای	پس آنکه بگوش که ترس خدای
ز تابنده خورشید تا تیره خاک	...جهان مر تو را داد یزدان پاک
نکردی به فرمان یزدان نگاه	همه به آرزو ساختی رسم و راه
نکردی به بخشش درون راستی	نجستی به جز کژی و کاستی

(۱/۲۲۶-۲۳۴/فریدون)

پس از اینکه گشتاسپ به تخت می‌نشیند فرستاده‌ای نزد قیصر روانه می‌کند و او را دعوت می‌کند تا با یکدیگر درباره‌ی برخی مسائل پیمان کنند:

فرستاد نزدیک قیصر پیام	چو گشتاسپ دید آن دلارام کام
سخن‌ها ز اندازه اندر گذشت	کز ایران همه کام تو راست گشت
که آیی خرامان بدین رزمگاه	همه چشم دارد زریزیر و سپاه
روان را به مه‌رت گروگان کنند	همه سر به سر با تو پیمان کنند
که کار زمانه به کام تو گشت	گرت رنج ناید خرامی به دشت
به دشت آمد و ساز لشکر بدید	فرستاده چون نزدیک قیصر رسید

(۳/۸۵۴-۸۵۹/لهراسپ)

۲-۱۷. مشورت کردن

منش شاهان ایرانی در شاهنامه آنان را بر این می‌دارد که با خردمندان و موبدان مشورت کنند و اگر در امری راه صواب‌تر را یکی از آنان بیان کند شاه می‌پذیرد و بر آن عمل می‌کند. مشورت کردن در میان شاهان در شاهنامه امری غیرقابل اجتناب است و شاه در بسیاری موارد به این امر می‌پردازد. «گفته‌اند خطای با مشورت بهتر از صواب با

استبداد و خودکامگی است. صاحب کلیله و دمنه گفته است: پادشاه ناچار از داشتن مستشاری مورد اطمینان است که همواره سرّ خویش را با او در میان نهد و در رأی مشاور او باشد، زیرا طالب مشورت هر چند خود از مستشار افضل و اعقل و در صحت رأی بر او مقدم باشد، ولی گاه است که همو به رأی طالب مشورت چیزی می‌افزاید، چنانکه روغن به آتش روشنایی و نور می‌بخشد» (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۰-۳۱)؛ بنابراین در شاهنامه شاهان، بنای پرداختن به مهمات کشورداری را بر مشورت با دانشمندان و وزیران قرار می‌دهند و در موارد معدودی استبداد رأی از آنان سر می‌زند، نظیر عدم توجه کاووس به سخن پهلوانان و رفتن او به مازندران و گرفتاری او در آن دیار.

شاه یمن پس از شنیدن سخنان جندل، وزیر فریدون که سه دختر او را برای سه پسر فریدون خواستگاری کرده است بزرگان را فرا می‌خواند و از آنان چاره می‌جوید:

فراوان کس از دشت نيزه‌وران	بر خویش خواند آزموده سران
نهفته برون آوريد از نهفت	همه رازها پيش ايشان بگفت
که ما را به گيتی ز پيوند خویش	سه شمعت روشن به دیدار پيش
فریدون فرستاد زی من پیام	بگسترد پیشم یکی خوب دام
همی کرد خواهد ز چشم جدا	یکی رای باید زدن با شما

(۹۷/۱-۱۰۱/فریدون)

پس از بازگشت فریبرز از بارگاه کیخسرو به نزد رستم، به افراسیاب خبر می‌رسد که ایرانیان با لشگری بی‌شمار در جنگ پیروز شدند و پهلوانان و نامداران را کشتند، افراسیاب نیز موبدان و ردان را فرا می‌خواند و در این باره با آنان برای مقابله با ایرانیان رای می‌زند:

چو افراسیاب این سخن‌ها شنود	دلش گشت پر درد و سر پر ز دود
همه موبدان و ردان را بخواند	ز کار گذشته فراوان براند
کز ایران یکی لشگری جنگجوی	بدان نامداران نهادست روی
شکسته شدست آن سپاه گران‌چه	چنان ساز آن لشکر بی‌کران
سازیم و این را چه درمان کنیم	نشاید که این بر دل آسان کنیم

(۹۲۷/۲-۹۳۴/خاقان چین)

۲-۱۸. ماتم‌داری

در شاهنامه در بیشتر موارد شاه پس از مرگ عزیزان خود به سوگ می‌نشیند و آن

معمولاً در آغاز پادشاهی و پس از مرگ پدر خویش (پادشاه پیشین) است. در مواردی نیز پس از اینکه شاه پهلوانان خود را در جنگ از دست می‌دهد به سوگواری می‌پردازد. در تاریخ بیهقی پس از اینکه سلطان مسعود به امور سامان می‌دهد و بر تخت می‌نشیند به نشان سوگواری برای سلطان محمود رخت ماتم می‌پوشد و سه روز به نشانهٔ عزای ماتم‌داری می‌کند (ر.ک، بیهقی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۹). نکتهٔ قابل توجه اینکه سلطان مسعود برای تعزیت لباس سفید می‌پوشد و این رسم معهود پس از اسلام در دربار برخی شاهان بوده در حالی که در شاهنامه برای تعزیت لباس سیاه می‌پوشند. طبری می‌نویسد کسی که به رسم سوگواری جامهٔ سیاه پوشید و در سوگ سیاوش به نزد کاووس رفت شیدوش بود (ر.ک، رستگار فسایی، ۱۳۷۰: ج ۲: ۶۳۶)؛ اما نکته قابل توجه دیگر، آداب و رسوم ماتم‌داری در شاهنامه است. پادشاه در هنگام ماتم جامهٔ عزای می‌پوشد، گریه و زاری می‌کند و یک سال به سوگ می‌نشیند که این امر دربارهٔ مرگ نزدیکان او صدق می‌کند. «مدت سوگواری در شاهنامه به صورت سه روز، یک هفته، چهل روز و یک‌ساله آمده است» (موسوی، ۱۳۸۷: ۳۰۹).

نخستین سوگواری در شاهنامه در آغاز آن و زمانی است که سیامک به دست خزروان دیو کشته می‌شود و کیومرث به ماتم‌داری می‌پردازد:

چو آگه شد از مرگ فرزند شاه	ز تیمار گیتی بر او شد سیاه
فرود آمد از تخت و یله کنان	زنان بر سر و موی و رخ کنان
دو رخساره پر خون و دل سوگوار	دو دیده پر از نم چو ابر بهار

(۳۸/۱-۴۰/ کیومرث)

هنگامی که خبر کشته شدن زریر به گشتاسپ می‌رسد، جامه بر تن می‌درد و بر مرگ او افسوس می‌خورد:

چو آگاهی کشتن او رسید	به شاه جهان جوی و مرگش بدید
همه جامه تا پای بدرید پاک	بر آن خسروی تاج پاشید خاک
همی گفت گشتاسپ کای شهریار	چراغ دلت را بکشتند زار...
دریغ آن گو شاهزاده دریغ	چو تابنده ماه اندرون شد به میغ

(۶۰۵/۳-۶۱۱/ پادشاهی گشتاسپ، سخن دقیقی)

۲-۱۹. مظالم نشستن و داددهی

این امر از جملهٔ اعمالی است که در آن هم منفعت پادشاه نهفته است و هم منفعت

مردم؛ زیرا پادشاهی از نظر مردم نیک و دارای مقبولیت است که داد مظلومان دهد و متظلمان را با عدالت خویش خرسند سازد. از آنجایی که داد دادن و به مظالم نشستن از ارکان اصلی پادشاهی محسوب می‌شود و اگر پادشاهی از این امر غفلت بورزد و یا کمتر بدان توجه نماید بنیان حکومتش با نقصان روبه رو خواهد شد. در شاهنامه این عمل بسیار مهم و در شمار اساسی‌ترین لوازم پادشاهی قرار دارد و فردوسی بارها به عادل بودن پادشاه اشاره کرده است. «در اجتماع پایگانی (مبتنی بر درجات و مراتب) دوره‌های گذشته، داد (عدل)، بودن هر چیزی به جای خود است. جهان ترکیبی «چون خط و خال و چشم و ابرو» دانسته می‌شد که در آن «هر چیزی به جای خویش نیکو» بود، همچنان که اهورامزدا سامان جهان را به یاری «اشه» نگاه می‌داشت. پادشاهان شاهنامه نیز می‌بایست به یاری «داد» نگهبان ایرانشهر و ایرانیان باشند. نخستین کار فریدون در پادشاهی (مانند کیخسرو) گشتن در کشور، بستن دست بیداد و گستردن داد بود...» (مسکوب، ۱۳۸۲: ۲۲۴).

در آغاز داستان بیژن و منیژه، گروهی از ارمنیان که تمام کشتزارهای آنان به وسیله گرازان تباه شده بود به دادخواهی نزد کیخسرو می‌آیند و کیخسرو پس از شنیدن سخن آنان به درد می‌آید و داد می‌دهد و در نهایت بیژن برای انجام این مهم نامزد می‌شود:

چو بشنید گفتار فریادخواه	به درد دل اندر بپیچید شاه
بر ایشان ببخشد خسرو به درد	به گردان گردن کش آواز کرد
که ای نامداران و گردان من	که جوید همی نام از این انجمن
شود سوی این بیشه خوک خورد	به نام بزرگ و به ننگ نبرد

(۷۴-۷۷/ بیژن و منیژه)

۲-۲۰. نخچیر کردن

از دیگر سرگرمی‌های شاهان که می‌توان آن را در شمار کردارهای آنان محسوب کرد نخچیر کردن است. هنگامی که پادشاهی عزم شکار می‌کند حداقل سه روز را در آن به سر می‌برد و خدم و حشم بسیار با خود به همراه دارد. از میان شاهان شاهنامه همان‌طور که از نام او پیداست بیشترین علاقه را به شکار، بهرام گور دارد و در دوران پادشاهی بارها به شکار می‌پردازد و از این جهت می‌توان عنوان پادشاه شکارچی را به او نسبت داد.

سیاوش که با غضب کاووس شاه به دربار افراسیاب پناه برده است با احترام تمام پذیرایی می‌شود و افراسیاب کمال نیکی را در حق او به جا می‌آورد. روزی افراسیاب از سیاوش درخواست می‌کند که به نخچیرگاه بروند، سیاوش نیز این درخواست را می‌پذیرد:

بدان شاهزاده چنین گفت شاه	که یک روز با من به نخچیرگاه
گر آیی که دل شاد و خرم کنیم	روان را به نخچیر خرم کنیم
بدو گفت هر گه که رای آیدت	بر آن سو که دل رهنمای آیدت
برفتند روزی به نخچیرگاه	همی رفت با یوز و با باز شاه
سپاهی ز هرگونه با او برفت	از ایران و توران به نخچیر تفت

(۱۳۸۶/۱-۱۳۹۰/داستان سیاوش)

همان‌گونه که گفته شد در شاهنامه بهرام گور بیش از دیگر شاهان به نخچیر می‌پردازد. در اینجا چند مورد از دفعاتی که بهرام گور به شکار می‌پردازد ذکر می‌گردد:

چنان بد که روزی به نخچیر شیر همی رفت با چند گرد دلیر

(۱۱۲/۳ / بهرام گور)

چو یوز شکاری به کار آمدش بجنبید و رای شکار آمدش

یکی باره‌ای تیزرو برنشست به هامون خرامید بازی به دست

(همان، ۲۵۵-۲۵۶)

به هشتم بیامد به دشت شکار خود و روزبه با سواری هزار

همه دشت یکسر پر از گور دید ز قربان کمان کیان برکشید

(همان، ۷۱۲-۷۱۳)

در نتیجه می‌توان گفت که «در بررسی منش‌های شاهان در شاهنامه می‌بینیم که برانده‌ترین شاه در اندیشه فردوسی بهرام گور است و بهرام پادشاهی است که پنج خصلت برتر یعنی دلیری، شاد خواری، پاک‌دلی، آیین‌گرایی و دادگری را به کمال داراست» (سرامی، ۲۰۲: ۱۳۷۳).

۲-۲۱. نامه نوشتن

پرتکرارترین عملی که شاهان در شاهنامه انجام می‌دهند، نامه نوشتن است. نامه نوشتن در شاهنامه به سه صورت انجام پذیرفته است. نخست اینکه پادشاهی برای انجام عملی یا صدور فرمانی به شاه دیگری نامه می‌نویسد و در آن مسائل مورد نظر خود را بیان

می‌کند؛ دیگر اینکه گیرندهٔ نامه در بسیاری موارد پادشاه کشور دیگری است که او نیز برای پاسخ نامه‌ای که دریافت کرده نامه‌ای می‌نویسد و نوع دیگری نیز وجود دارد که شاه به وزیران و پهلوانان نامه می‌نویسد و در آن فرمان خود را بیان می‌کند. از این‌رو داشتن دبیران توانا و خوش خط از لوازم مهم این امر محسوب می‌شود؛ اما مواردی نیز وجود دارد که شاهان خود به نوشتن نامه می‌پردازند و دلیل این امر را می‌توان این‌گونه بیان کرد که شاه در این‌گونه موارد قصد دارد تا محتوای نامه پوشیده بماند.

هنگامی که منوچهر نامهٔ سام را که در آن برای ازدواج زال و رودابه کسب تکلیف کرده است دریافت می‌کند دبیر را فرا می‌خواند و نامه‌ای می‌نویسد و در آن موافقت خود را اعلام می‌دارد:

پس آن نامهٔ سام پاسخ نوشت	شگفتی سخن‌های فرخ نوشت
که ای نامور پهلوان دلیر	به هر کار پیروز بر سان شیر
نبیند چو تو نیز گردان سپهر... بر آمد	به رزم و به بزم و به رای و به چهر
هر آنچه تو را کام بود	همان زال و رای و آرام بود

(۳۵۰/۱-۳۵۵/منوچهر)

افراسیاب با ورود به گنگ دژ به فغفور چین نامه‌ای می‌نویسد و در آن از او می‌خواهد که به یاری او بیاید:

یکی نامه نزدیک فغفور چین	نیشتنند با صد هزار آفرین
چنین گفت کز گردش روزگار	نیامد مرا بهره جز کارزار
بپروردم آن را که بایست کشت	کنون شد ازو روزگارم درشت
چو فغفور چین گر بیاید رواست	که بر مهر او بر روانم گواست
وگر خود نیاید فرستد سپاه	کزین سو خرامد همی کینه‌خواه

(۱۰۶۲/۳-۱۰۶۶/جنگ کیخسرو با افراسیاب)

۳. نتیجه‌گیری

شاهنامه به عنوان اثری که در آن سرگذشت بیش از پنجاه تن از شاهان ایران آمده است از لحاظ توجه به آیین و آداب مرسوم در دربار پادشاهان بسیار حائز اهمیت است. در این اثر بزرگ بسیاری از اعمالی که یک شاه در طول دورهٔ پادشاهی خود انجام داده است به صورت عینی بازتاب دارد. اعمالی نظیر فرماندهی و حضور در جنگ، داد دهی،

فرستادن قاصد و نامه نوشتن و... که در شمار اصلی‌ترین خصیصه‌های یک حاکم است به نحو مطلوبی بیان شده است. در شاهنامه یکی از پرشمارترین اعمال شاهان نامه نوشتن است که می‌توان آن را در مرتبه نخست قرار داد. این عمل که نیازمند ابزار دیگری همچون دبیر و چاپار بوده در شاهنامه یکی از مهم‌ترین وظایف پادشاه محسوب می‌شده، از همین رو در انتخاب واژه‌ها و دبیران دقت بسیاری می‌شد. فردوسی با بهره‌گیری از داستان‌ها و روایات باستانی اثری پدید آورد که بسیاری اعمال پادشاهی در آن بعدها مورد توجه دربارها و حکومت‌های پس از اسلام قرار گرفت. به همین دلیل است که می‌توان شاهنامه را مرجع بسیاری از آداب و رسوم حاکم در حکومت‌های پس از تألیف آن دانست. کوتاه سخن اینکه با توجه به سرگذشت شاهان ایران در شاهنامه و دنباله یافتن بسیاری از آداب پادشاهی از نخستین شاه (کیومرث) تا واپسین آن‌ها با گذشت زمان سیر تکاملی یافت و هرچه به دوران پادشاهان تاریخی نزدیک می‌شویم این امر به صورت گسترده‌تری سامان یافته است.

کتابشناسی

- ۱- ابن طقطقی، محمد بن طباطبا، (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری (در آداب ملک‌داری و دولت‌های اسلامی)*، ترجمه محمودوحید گلپایگانی، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۲- اعتماد مقدم، علیقلی، (۱۳۴۸)، *پادشاهی و پادشاهان از دید ایرانیان بر بنیاد شاهنامه*، وزارت فرهنگ و هنر.
- ۳- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۸۰)، *تاریخ بیهقی*، به کوشش منوچهر دانش‌پژوه، ج ۱-۲، تهران: هیرمند.
- ۴- جاحظ، ابو عثمان محمد بن بحر، (۱۳۹۲)، *آیین‌کشورداری در ایران و اسلام (تاج)*، ترجمه حبیب‌ا... نوبخت، آشیانه.
- ۵- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۷۲)، *گل‌رنج‌های کهن*، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر مرکز.
- ۶- خواجه نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن علی، (۱۳۴۴)، *سیاست‌نامه*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: زوار.
- ۷- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۰)، *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، ج ۲، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۸- سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۳)، *از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه)*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۹- غزالی، امام حامد محمد بن محمد، (۱۳۶۱)، *نصیحه‌الملوک*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.
- ۱۰- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۴)، *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، بر اساس چاپ مسکو، ج ۱-۲-۳-۴، تهران: قطره.
- ۱۱- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۸۳)، «*جهانداری و پادشاهی در شاهنامه*»، ایران‌نامه، شماره ۸۳، ص ۲۱۷-۲۵۰.
- ۱۲- موسوی، سیدکاظم، (۱۳۸۷)، *آیین جنگ در شاهنامه فردوسی*، زائر آستانه مقدسه.